

## میرزا آقاخان کرمانی و صادق چوبک

در نخستین دیدار و گفتگو با صادق چوبک، حدود ده سال پیش در خانه اش در شمال کالیفرنیا، از علاقه خود به تحقیق در افکار روشنگران ایرانی در قرن نوزدهم مختصری گفتم. چوبک گفت که او نیز در سائهای جوانی با آثار این جماعت (میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان، زین العابدین مراغه ای و طالبوف تبریزی) آشنا شده و به خصوص در تأثیر میرزا آقاخان و رساله صد خطابه او بوده است.<sup>۱</sup> چوبک یاد آور شد که آشنایی با این رساله را مرهون دوستش صادق هدایت بوده است که از خواندن رساله صد خطابه بسیار خوشش آمده بوده و مطالعه آن را به دوستانش توصیه می کرده است.<sup>۲</sup> چوبک متأسف بود از این که با گذشت بیش از یک صد سال از نوشته شدن صد خطابه هنوز کسی به چاپ و نشر آن اقدام نکرده است. به آقای چوبک عرض کردم که بنده از این رساله که میرزا مصطفای اصفهانی ازلی برای ادوارد براون استنساخ کرده و در کتابخانه دانشگاه کمبریج محفوظ است نسخه ای در اختیار دارم. خواهش کرد که آن را در اختیار شخصی که در سن حوزه کالیفرنیا دستگاه چاپ و نشر دارد بگذارم، تا شاید او به آرزویش که انتشار صد خطابه است برسد. من در بازگشت به توکیو به قول خود وفا کردم. نسخه ای از صد خطابه را تهیه کردم و برای آن شخص فرستادم، اما متأسفانه پس از گذشت ده سال گویا آن ناشر هنوز همت و فرصت طبع و نشر صد خطابه را نیافته است.

باری، صادق چوبک در همان دیدار و گفتگو یاد آور شد که تأثیر پذیری او از صد خطابه میرزا آقاخان به حدی بوده که در داستان «چراغ آخر» خود از این اثر برداشت

کرده است. در جستجوی این برداشت، آن بخش مورد اشاره چوبک از صد خطابه، و در پی آن روایت او را از آن نقل می‌کنم تا ضمن نشان دادن میزان این تأثیر استادی و مهارت چوبک را در سخنوری و سبک او را در نثر داستانی معاصر فارسی نموده باشم. ناگفته نباید گذاشت که توانایی و تسلط و توفیق صادق چوبک بر زبان گفتار فارسی، که در آثار داستان نویسان پیشرو ایرانی ارائه شده، بیش از صادق هدایت و همگنان او بوده است.

میرزا آقاخان در صد خطابه در وصف بحار الانوار مجلسی می‌نویسد:

ای جلال الدوله، ملا محمد باقر مجلسی در بافتن و تصنیف مزخرفات ید طولایی داشته است که به همت مشتی از عامیان عالم نما و جاهلان فناتیک بیسواد و املاء تلموت یهود و رامچند هنود و دسایس برهما و کهنه، قصص و متافوری یونان را گنج شایگان و علم فراوان پنداشته و در عربی و فارسی بیست و چهار جلد کتاب بحار الانوار نگاشته و محض ازدیاد اعتقاد بیشتر آنها را بر گفته های امام محمد باقر و روایات جعفر الصادق نقل کرده است. و علاوه بر این بیست و چهار جلد، این عالم بزرگوار، کتب بسیار و افادات بیشمار دارد.

به جان تو، اگر یک جلد کتاب بحار را در هر ملتی انتشار بدهند و در دماغهای آنان این خرافات را استوار و ریشه دار دارند دیگر امید نجات از برای آن ملت مشکل و دشوار است. حالا تصور فرمایید که هر گاه بیست و چهار جلد از این قسم کتاب در ملتی منتشر شود و منکر آنها را هم کافر بدانند دیگر حال آن ملت چه خواهد بود.

اینک محض ازدیاد بصیرت دو سه حدیث و روایت برای شما نقل می‌کنم:

از بحار الانوار: علی علیه السلام در غزوه صفین از نهر فرات عبور می‌خواست و بعدش معلوم نبود. به نصیر ابن هلال، که یکی از اصحاب بود، فرمود: برو بر کنار فرات بایست و از طرف من کرکره را آواز بده. ماهی به توجواب می‌دهد؛ محل را از او پرس. نصیر اطاعت امر نموده و بر شاطی فرات آمده فریاد برآورد که یا کرکره! یا کرکره! هفتاد هزار ماهی سر از آب بیرون آورده که لبیک! لبیک! چه می‌گویی؟ جواب داد: مولایم، غالب کل غالب، سلطان المشارق و المغرب، علی ابن ابی طالب، معبر فرات را می‌خواهد. آواز برآوردند که ما همه کرکره هستیم و از اطاعت امر مولای خویش افتخار داریم، ولی این شرف در حق کدام یک از ماها مرحمت شده تا اطاعت کند؟ نصیر برگشت. صورت ماجرا را به عرض مولا رسانید. فرمودند: برو کرکره ابن صرصره را بخوان. نصیر برگشت و گفت: کرکره ابن صرصره! دوباره شصت هزار ماهی سر از فرات برآوردند که ما همه کرکره ابن صرصره هستیم و در فرمانبرداری امر حاضریم. این عنایت در حق کدام شده؟ دوباره نصیر برگشت و صورت حکایات را به حضور آن حضرت عرض نمود. دوباره فرمودند: برگرد و کرکره ابن صرصره ابن غرغره را بخوان. نصیر برگشته چنان نمود. این دفعه

پنجاه هزار ماهی سر از فرات بر آوردند. لیبک لیبک گویان او را جواب دادند و گفتند: ما همه کرکره ابن صرصره ابن غرغره هستیم. مقصود کدام است؟ دوباره به حضور علی عودت و استفسار نمود. فرمود: برگرد و کرکره ابن صرصره ابن غرغره ابن دردره را بخوان. باز چنان کرد و جواب شنید چون کرات سابقه. تا این که در دفعه هشتم که فریاد بر آورد: ای کرکره ابن صرصره ابن غرغره ابن دردره ابن جرجره ابن عرعره ابن فرفره ابن مرمره! آن وقت ماهی بسیار بزرگی سر از آب فرات بر آورد و آواز داد که لیبک! لیبک! چه می خواهی و چه می گویی؟ گفت: مولای متقیان امیر مؤمنان به تو سلام می رساند و فرموده امروز ما را نصرت کرده معبر فرات را به ما نشان بده. ماهی قاه قاه خندید که ای نصیر، علی ابن ابی طالب راهبای دریا و معبرها و دجله ها را از ماهیان بهتر می داند.

بدان و آگاه باش، وقتی که یونس پیغمبر از نینوا فرار کرد و به کشتی سوار شد و در قرعه قسمت دریا افتاد، خطاب به من رسید که او را بیلعم. ناگاه جوانی از ابر فرود آمد با هیأتی که لرزه بر اندام افتاد. به من خطاب فرمود که با یونس، با شیعه من و میهمانت به مدارا حرکت نما. عرض کردم: ای مولای من، نام مبارک تو چیست؟ فرمود: فریاد رس درماندگان، چاره بیچارگان، امیر مؤمنان. ای نصیر! هر روز چند کره می آمد و با یونس پیغمبر محض رفع دلتنگی در شکم من سخن می گفت و عجایب دریاها را بدون نشان می داد و سر آفرینش را برایش بیان می نمود. و از آن روز سابقه معرفت و رشته دوستی و ارادت آن حضرت در دل و جان من است. اینک معبر فرات آن جاست. نصیر برگشت و صورت حال را عرض کرد. حضرت فرمودند: اَنَا أَعْلَمُ بِطُرُقِ السَّمَوَاتِ وَطُرُقِ الْأَرْضِ. نصیر صیحه زده غش کرد؛ چون به هوش آمد فریاد بر آورد که أَشْهَدُ أَنَّكَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. حضرت فرمود که نصیر کافر به خدا و مرتد از ملت محمد مصطفی شده. قتلش واجب است. آن گاه شمشیر از غلاف کشیده گردنش را زدند. به یک اشاره زنده شد و عرض کرد: أَشْهَدُ أَنَّكَ إِلَهٌ حَقًّا حَقًّا. باز گردنش را زدند تا سه دفعه چنین شد. آن وقت امر فرمودند که از اردوی مبارک بیرون رود. نصیر بیرون آمد. نصیری ها به واسطه او اعتقاد به خدایی علی نمودند و بدین جهت نصیری گفته می شوند.<sup>۲</sup>

صادق چوبک این بخش از نوشته مجلسی را در بحارالانوار، به روایت میرزا آقاخان کرمانی در رساله صد خطابه، در داستان «چراغ آخر» به زبان خود باز گفته است. «چراغ آخر» سرگذشت جوانی ست که از بوشهر، به قصد ادامه تحصیل، سوار بر کشتی می شود تا به کلکته برود. در کشتی سید پرده داری<sup>۴</sup> معرکه گرفته تا با ذکر معجزات پیغمبر و امامان با سخنوری و زبان آوری مسافران را سرگرم و تلککه کند. سید پرده دار در حدیث جنگ صفین<sup>۵</sup>، با اشاره به نقشهای پرده می گوید:

لافتی الآ علی لا سیف الآ ذوالفقار. حضورتون عرض شد که جنگ جنگ صفین هستش و مولای متقیان می خواد از نهر فرات بگذره. محل عبور فرات معلوم نیس. حضرت به نصیر ابن هلال، یکی از صحابه، می فرماید: یا نصیر، - ایناها؛ این تمثال نصیره- می فرماید: یا نصیر، همین حالا می خوام بری کنار نهر فرات؛ اونجا که رفتی از طرف من کرکره رو آواز بده و از ماهی فرات پیرس گذرگاه فرات کدومه و جوابش رو بگیر و بیار. نصیر اطاعت می کنه و بر شاطی فرات می آد و فریاد می کنه: یا کرکره. هنوز اینونگفته که هفتاد هزار ماهی سر از آب فرات بیرون می آرن که لیبک لیبک، چه می گویی؟ نصیر مات میمونه. می گه: مولای من غالب کُل غالب، سلطان المشارق و المغرب اعنی اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب، پیغامی جهت شما فرستادن. ماهیها عرض می کنن اطاعت امر مولای خودمونو به دیده منت داریم، ولی این شرف در حق کدوم یک از ما مرحمت شده؟ نصیر می گه برگشتم خدمت مولا و ماجرا را عرض کردم. فرمودند برگرد از کرکره ابن صرصره پیرس. نصیر بر می گرده به سوی فرات و فریاد می زنه: این کرکره ابن صرصره؟ یعنی کجاس کرکره ابن صرصره؟ دوباره شصت هزار ماهی سر از آب بیرون می آرن که ماهمگی کرکره ابن صرصره هستیم و در اطاعت حاضریم، اما مولای ما این مرحمت رو در حق کدوم یک از ما فرمودن؟ نصیر بر می گرده و صورت حکایت رو خدمت مولا عرض می کنه. می فرماید برو کرکره ابن صرصره ابن غرغره رو بگو. نصیر بر می گرده به سوی شاطی فرات و چنان می کنه که فرموده بودن. این بار پنجاه هزار ماهی سر از آب بیرون می آرن و لیبک لیبک گویان جواب می دن همه ما کرکره ابن صرصره ابن غرغره ایم. مقصود کدومونه؟ نصیر باز پیش مولا بر می گرده و ما وقع رو به عرض اعلی می رسونه. می فرمایند مقصود ما کرکره ابن صرصره ابن غرغره ابن دره است. او را بخوان و جواب رو بگیر و بیار. نصیر تا هفت بار به کنار فرات می ره و بر می گرده و در مرتبه هفتم صدا می زند کجاست کرکره ابن صرصره ابن غرغره ابن دره ابن مرمرة ابن جرجرة ابن خرخره؟ اونوخت همین ماهی بزرگ رو که رو برده می بینن سر از آب فرات بیرون می کنه و آواز می ده: لیبک لیبک. منم آن ماهی. چه می خواهی و چه می گویی؟ نصیر می گوید: مولای متقیان، امیر مؤمنان به تو سلام می رسونه و می فرماید امروز ما را نصرت کن و معبر فرات رو به ما نشون بده. ماهی از شنیدن حرف نصیر قاه قاه بنا می کنه به خندیدن. یاللعجب! ماهی می خنده. چرا می خنده؟

چوبک در این جا، که به سر بزنگاه قصه خود رسیده، به سبک پرده داران و معرکه گیران با کاسه گردانی از حاضران طلب پول می کند و به اصطلاح خود مرشد چند تا «چراغ» از چند تن می خواهد که معرکه او را روشن کنند تا او دنباله قصه خود را بگیرد. مرشد بعد از کاسه گردانی دوباره پیش پرده باز می گردد و علت خنده ماهی را چنین روایت

می کند:

باری، ماهی قاه قاه بنا می کنه به خندیدن. نصیر علت خنده رو جويا می شه. ماهی می گه: ای نصیر! علی ابن ابی طالب راههای دریارو از ما ماهیا بهتر می دونن. بدون و آگاه باش وختی که یونس پیغمبر از نینوا فرار می کنه و به کشتی سوار می شه و به دریا غرق می شه، از رب الارباب به من خطاب می رسه که او را بیلعمش. ناگاه جوانی از ابر فرود آمد، با هیأتی که لرزه بر اندام افتاد و به من خطاب فرمود که با یونس که شیعه منه و مهمون توه به مدارا رفتار کن. عرض کردم ای مولای من مبارک چیست؟ فرمود: فریاد رس درماندگان، چاره بیچارگان، امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب. ماهی فرمود ای نصیر [حضرت] هر روز چند بار می آمدند و با یونس نبی، مخض رفع دلتنگی، در شکم من صحبت می فرمودند و عجایب دریاها و اسرار آفرینش رو به او یاد می دادن. از آن روز دوستی من با آن بزرگوار شروع شد. و حالا بدان که معبر فرات فلان و فلان جاست. نصیر مات و مبهوت بر می گرده خدمت مولا عرض می کنه: قربونت برم، داستان از این قراره. فرمود: أنا أعلم بطریق السموات من طرق الارض. نصیر ناگاه صیحه می زنه و غش می کنه. و چون به هوش می آد فریاد می زنه: أشهد أنك الله الواحد القهار. یعنی من شهادت می دهم که تو خدای یگانه قهاری. حضرت می فرماید: نصیر کافر به خدا و مرتد از ملت محمد شده و قتلش واجبه. و فوری شمشیر مبارک رو - همین شمشیری که ملاحظه می کنین خون ازش می چکه - از غلاف بیرون می کشه و...<sup>۷</sup>

در این جا مرشد پرده دار، دوباره با تظاهر به این که قصه به سر بزنگاهی دیگر رسیده، حرف و حدیث خود را قطع می کند و از حاضران می خواهد برای این که باقی حدیث را بشنوند شش چراغ ناقابل نذر شش گوشه قبر عزیز زهرا بکنند. سرانجام بعد از حدیثهای پراکنده دیگری که در پی دریافت خرده پولی از حاضران نقل می کند، حدیث جنگ صفین را چنین به پایان می برد:

وختی که نصیر به مولا می گه تو خدای یکتا هستی، حضرت می فرماید تو کافر شدی و دیگه از امت محمد نبی و قتل واجبه. اونوخت همین شمشیر، همین ذوالفقار از نیام می کشه و نصیر و شقه می کنه. اونوخت به یک اشاره دوباره زنده ش می کنه. نصیر تا زنده می شه باز فریاد می زنه تو خدای یگانه قهاری. عقیده رو بین. لا اله الا الله. حضرت تا سه بار نصیر و شقه می کنه و هر سه بار که زنده ش می کنه باز نصیر می گه تو خدای یگانه قهاری و غیر از تو خدای دیگه ای رو نمی شناسم. حضرت بار چهارم امر می کنه برو از اردوی من بیرون که تو کافر شدی. نصیر بیرون میره و از همون وخت طایفه نصیری که علی رو خدا می دونن پیدا می شه.<sup>۸</sup>

دنباله داستان «چراغ آخر» و چرب زبانی سید و شیرین گفتاری چوبک را باید در

متن داستان خواند.

دانشگاه مطالعات خارجی توکیو

فروردین ۱۳۷۹ / مارس ۲۰۰۰

## یادداشتها:

۱- عنوان اصلی صد خطابه این است: «صورت یک صد خطابه ای ست که شاهزاده آزاده کمال الدوله دهلوی که پدرش در زمان شاه تیمور از ایران به مرزو بوم هندوستان هجرت کرده به دوست محترم خود نواب جلال الدوله شاهزاده ایران نوشته است و شرح خرابی ایران را نگاشته».

درباره این رساله که نیمه کاره مانده و تمام نسخه های آن در وسط خطابه چهل و دوم قطع شده، فریدون آدمیت، که درباره آن تحقیق عالی و عمیق و اصلی کرده، می نویسد: صد خطابه رساله با مغز و عمیق و پخته ای ست... زمانی میرزا آقاخان به نگارش آن پرداخته که از افکار جدید اروپایی بهره خوب کسب کرده بود. موضوع آن با یاد گذشته ایران و دستبرد تازیان به مدنیت آن آغاز می گردد و پس از شرح جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی ایران داخل مبحث اصلی کتاب می شود... موضوعهای تازه ای که در صد خطابه عنوان گردیده به طور اجمال نقل می شود: مدنیت و توحش، فلسفه اصالت طبیعی، فلسفه علم بر اساس ادراکات حسی، پیدایش زمین و علم طبقات الارض، بحث تفصیلی در پیدایش اعتقاد به قوه مابعدالطبیعه، حکمت ادیان و تطور آن در سیر تاریخ، ملل و نحلل، مادی بودن دین زردشت، فلسفه مزدک، رابطه دین با اجتماع، آغاز هیأت اجتماع آدمی و تأسیس حکومت، قرار گذاری مدنی (عقاید روسو)، تحول اجتماع بشری تحت تأثیر سه قوه طبیعت و حکومت و دین و رابطه آنها با یکدیگر، تأثیر عامل جغرافیایی در تمدن و اخلاق ملل، تأثیر حکومت و دین در خوی ملی، فیلسوفان و نهضت‌های متمدنی، آنارشیست‌ها و سوسیالیست‌ها و نهیلیست‌ها. اوضاع ایران تحت استبداد روحانی و سیاسی، عرضی بودن خرابی ایران و امکان احیا و ترقی ایران، لزوم پیشرفت مادی، اقتصاد ملی، اشتقاق لغت، زبان و رابطه آن با تمدن. رک. «سه مکتوب میرزا فتحعلی، سه مکتوب و صد خطابه میرزا آقاخان»، مجله یغما، تهران، ۱۳۴۵، س ۱۹، ش ۷-۸، ص ۳۶۲-۴۲۸.

۲- فریدون آدمیت، به نقل از حسن رضوی، از یاران یکدل صادق هدایت، می نویسد که «زمانی که هدایت در بمبئی بود برخی از آثار میرزا آقاخان را که در میان پاریسیان و کرمانیان مقیم آن دیار رواج داشت خوانده بود». رک. فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، ۱۳۵۷، حاشیه ص ۲۸۱.

۳- صد خطابه، نسخه خطی، مجموعه ادوارد براون، کتابخانه دانشگاه کمبریج، ش (9) L.5-168R 3V، ورق ۳۸-۴۰.

۴- پرده داری یا شمایل گردانی یکی از نمایشی ترین شکل‌های نقالی ست و شاید در میان اشکال عامیانه نمایش مذهبی در ایران بتوان آن را پیش از تعزیه قرار داد.

پرده، یا شمایل، پارچه ای ست که بر آن یک یا چند مجلس از مصائب خاندان پیامبر اسلام (به خصوص پنج تن آل عبا) را، اغلب با رنگهای تیره نقش کرده اند. از معروفترین این نقشها صحنه دلخراش واقعه کربلا و شهادت حضرت امام حسین است. پی آمد واقعه کربلا مانند «خروج مختار» یا نقل «شکنجه و کشتار در بارگاه یزید» و داستان غم انگیز «دو طفلان مسلم» و همچنین احادیث عبرت آموزی مانند «حدیث حضرت علی و جوانمرد قصاب» از مضامین و موضوعات معروف مورد روایت پرده داران و شمایل گردانان است. پرده داری که صورت خوش و دهان گرم و مهارت کافی در روضه خوانی و نقالی داشته باشد در توصیف و تقریر نقش مجالس پرده ها می تواند حاضران و تماشاکنان را در تأثیر خود گیرد. معمولاً نقال پرده دار در بزنگاه روایات خود و یا در پایان آن چوبی را که با آن به مجالس و اشخاص مورد

روایت اشاره می کند بر زمین می گذارد و با دعا به حاضران از ایشان می خواهد که با پرداخت خرده پولی به عنوان نذر و نیاز چراغ او را روشن کنند.

۵- جنگ صقین جنگی ست که میان علی ابن ابی طالب و لشکر معاویه ابن ابی سفیان (حاکم شام) در ماه صفر سال ۳۷ هـ. ق. در محل موصوم به صقین، نزدیک کناره راست رود فرات، روی داد. در این جنگ لشکر معاویه شکست خورد، اما در پی صوابدید عمرو عاص قرآنها را بر سر نیزه کردند و خواستار حکمیت شدند. با این خدعه لشکر علی از ادامه جنگ منصرف شدند و علی به حکمیت رضا داد. لشکر شام عمرو عاص و لشکر علی ابوموسی اشعری را به حکمیت برگزیدند که نتیجه آن بعد از مدتی به سود معاویه اعلام شد.

۶- چراغ آخر، جیبی، تهران، ۲۵۳۵، ص ۴۷-۵۰.

۷- همان، ص ۵۰-۵۲.

۸- همان، ص ۶۰-۶۱.

